



گزارش نشست تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای-2

15/2/1393

از نزاع بین تاریخ و فلسفه استقبال کنیم

مصباحیان جنگ و نزاع بین رشته‌ها به نظر من ضروری‌ترین چیزی است که می‌تواند وجود داشته باشد. ما همکاری نیاز نداریم، ما جنگ می‌خواهیم، جنگ بین رشته‌ها باید درگیر برای اینکه از تخدیش بین حوزه‌ها جلوگیری شود و تاریخ‌دان بداند تاریخ چیست، فلسفه‌دان بداند فلسفه چیست، حد و ثغور رشته‌های خود را بشناسند و در آن صورت است که همکاری می‌تواند صورت بگیرد.

نشست حاضر رونمایی از کتاب «تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای» بود که بعد از همایشی در پژوهشکده‌ی تاریخ اسلام با همین عنوان توسط مرکز فرهنگ و اندیشه‌ی جهاد دانشگاهی تهران در محل این دانشگاه برگزار شد. در قسمت اول مشروح سخنان داریوش رحمانیان با عنوان «مناقشه در هویت علم تاریخ» آورده شد. در ادامه مشروح گفتار حسین مصباحیان در این نشست از نظر تان می‌گذرد:

«حسین مصباحیان» دانش‌آموخته‌ی دکترا از دانشگاه تورنتو و محقق پست دکترا در همان دانشگاه است. فلسفه‌ی دانشگاه، آرای کانت، آرای هایدگر، آرای گادامر، ورود فلسفه‌ی جدید به ایران و تحلیل و نقادی آن و نیز ترجمه‌ی کتاب «از هرمنوتیک متن کهن تا متن سیاست رهایی‌بخش» حوزه‌های مطالعاتی وی را در بر می‌گیرد. تخصص وی مطالعاتی است که مرتبط با بحث هابرماس، مکتب فرانکفورت و آن جریانی که بین هرمنوتیک و اندیشه‌ی انتقادی است و سعی می‌کند بین آن‌ها پلی بزند و تز دکترا وی نیز در این زمینه است. این استاد مدعو دانشگاه تهران در مقاله‌ی خود در کتاب «تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای» زمینه‌ی شکل‌گیری میان‌رشته‌ای را مطرح کرده است و با تقریری فیلسوفانه می‌گوید که فلسفه اتفاقاً می‌تواند تهدید باشد برای دیگر رشته‌ها از جمله تاریخ و خوب است که تاریخ هویت خود را حفظ کند.

وی در ابتدای بحث خود بیان داشت: با تمام صحبت‌هایی که دکتر رحمانیان داشتند، همچنان مخالفت ما در این باره ادامه دارد. بخشی از مباحثی که در اینجا بیان خواهیم کرد در همان مقاله‌ای که در کتاب «تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای» چاپ شده، آمده است و بخش‌هایی نیز مطالعات جدیدتری است؛ زیرا می‌خواستم بدانم این مطالعاتی که ما به آن می‌گوییم «بین‌رشته‌ای»، اساساً چیست؟ و سپس رابطه و نسبت با این رشته‌ای که مطالعات بین‌رشته‌ای نام گرفته، چگونه باید تنظیم شود و چه بحث‌هایی در این حوزه می‌توانیم داشته باشیم. بنابراین من بحث خود را این‌چنین پیش می‌برم، ابتدا یک تفکیک کوتاه می‌کنم از مطالعات چندرشته‌ای (Multidisciplinary Studies) و مطالعات بین‌رشته‌ای (Interdisciplinary Studies) که لازم است، سپس اشاره می‌کنم به تاریخچه‌ی شکل‌گیری مطالعات بین‌رشته‌ای که از چه زمانی پدیدار شده است و الآن در چه وضعیتی قرار دارد، همچنین موضوعاتی که مطالعات بین‌رشته‌ای به آن می‌پردازد چه موضوعاتی است و بعد تلاش می‌کنم ساخت‌گشایی کنم از ۳ مؤلفه یا ۳ عنصر Interdisciplinary Studies.

در واقع این ۳ مؤلفه به صورت تصادفی در کنار هم قرار نگرفته‌اند، بلکه یک ارتباط منطقی بین آن‌ها وجود دارد. هدفی در پشت آن قرار داشته و به همین دلیل شکل گرفته و ماندگار شده است و سپس به تفاوت‌های بین مطالعات بین‌رشته‌ای و علوم انسانی که دلبتای به آن پرداخته است و تمایز مهمی که او بین علوم انسانی و آن چیزی که خودش علوم طبیعی و فیزیکی می‌گوید، ولی ما به تفاوتی که مطالعات میان‌رشته‌ای و علوم که ۳ دسته هستند علوم طبیعی، علوم اجتماعی و علوم انسانی می‌پردازیم، اینکه این علوم چه تفاوتی با هم دارند و در پایان هم پیشنهاداتی می‌دهم برای نحوه‌ی مواجهه‌ی علوم انسانی با مطالعات میان‌رشته‌ای با تأکید بر نزاع به معنی کانتی کلمه. لازم است که نزاع یا جنگ بین رشته‌ها، درون علوم انسانی از یک سو و همچنین در مجموع علوم انسانی و مطالعات بین‌رشته‌ای از سویی دیگر صورت بگیرد و توضیح می‌دهم که چرا نزاع یا جنگ بین رشته‌ها ضرورت دارد. نشست تاریخ

استاد مدعو دانشگاه تهران گفت: وقتی ما می‌گوییم مطالعات چندرشته‌ای (Multidisciplinary Studies) یعنی چند رشته‌ی مشخص مثل تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی با حفظ مفروضات معرفتی، روش و تمام تعاریفی که آن رشته را شکل می‌دهد، سعی می‌کنیم بر یک موضوع مشخصی پرتویی برافکنیم؛ یعنی هیچ‌یک از این رشته‌ها تقلیل پیدا نمی‌کنند به نفع رشته‌های دیگر یا در مسیر توسعه‌ی خود به حدود رشته‌ی دیگری تجاوز نمی‌کنند. بنابراین مطالعات بین‌رشته‌ای، موضوعی که دکتر رحمانیان به‌طور مثال به آن اشاره کردند یعنی جهانی شدن، وقتی جهانی شدن را می‌خواهیم بررسی کنیم تاریخ دیدگاه خودش را دارد، فلسفه

دیدگاه خودس را دارد و سایر علوم هم دیدگاه خودسان را دارند و تمام این دیدگاه‌ها می‌تواند در چنین حسابی جمع شود و یک دیدگاه همه‌جانبه‌تری به موضوعی مثل جهانی شدن فراهم کند.

او ادامه داد: ولی در مطالعات بین‌رشته‌ای مرزهای سنتی بین رشته‌ها به‌طور کلی فرو می‌ریزد و آن‌ها درهم‌تنیده و ادغام می‌شوند و این رشته‌های مختلف خودشان را در یک غالب سنتز و یک رشته‌ی جدید نشان می‌دهند و تفاوت‌های خودشان را یا این‌همه‌مانی‌های خود را با رشته‌های دیگر نشان می‌دهند و بر آن پافشاری می‌کنند و بر آن تأکید دارند؛ یعنی مطالعات بین‌رشته‌ای خود تبدیل به رشته‌ای می‌شود در مقابل سایر رشته‌هایی که ما می‌شناسیم که در مطالعات بین‌رشته‌ای به آن‌ها مطالعات سنتی می‌گویند، رشته‌ی تاریخ، فلسفه، هنرها و غیره از دیدگاه مطالعات بین‌رشته‌ای به آن‌ها رشته‌های سنتی گفته می‌شود.

اما از نظر تاریخی باز هم همان‌طوری که دکتر رحمانیان اشاره کردند، گرچه از نظر مضمون تاریخ مطالعات بین‌رشته‌ای به یونان قدیم برمی‌گردد، به دلیل اینکه جهان در آن است و آنچه که در آن نیست، موضوع مطالعه‌ی فلسفی بوده است؛ ولی اگر بخواهیم مفهوم دقیق کلمه را پیگیری کنیم به سال ۱۹۴۴، دانشگاه میشیگان برمی‌گردد که در دپارتمان‌ی به نام کالج هنرها و علوم، شامل دپارتمان‌های علوم اجتماعی و هنرها، ادبیات و علوم تطبیقی بوده است. در آنجا بخشی ایجاد می‌شود به نام «رشته‌ی تقسیمی یا بخشی علم اجتماعی» (socialscience the vision mission). وظیفه‌ای که در سال ۱۹۴۴ برای آن تعریف شده، بخش‌هایی از مسائل مربوط به علوم اجتماعی که نمی‌تواند در چارچوب علوم اجتماعی قرار بگیرد، است. به دلیل اینکه آن‌ها بزرگ‌تر از حوزه، دامنه و وسعت علوم اجتماعی بوده‌اند؛ از همین‌رو باید به آن بخش ویژه سپرده شود و مورد بررسی قرار گیرد. طبیعتاً از نظر تاریخی، وقایع مربوط به جنگ جهانی در همان سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴ در شکل‌گیری این رشته بی‌ربط نبوده است. جنگ، مسائلی را پیش می‌آورد که فراتر از مرزهای سنتی آن رشته‌ها است.

مصباحیان در ادامه‌ی بحث گفت: به مرور در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ این بخش یا بخش تقسیمی علوم اجتماعی، اسم آن در ابتدا به‌عنوان مطالعات چندرشته‌ای (Multidisciplinary Studies) و سپس به Interdisciplinary Studies تبدیل می‌شود و در حال حاضر در ۸۱۸ دانشگاه از دوره‌ی لیسانس تا دوره‌ی دکترا دانشجوی و فارغ‌التحصیل دارد. بنابراین، همان‌طور که دکتر رحمانیان بیان داشتند مطالعات بین‌رشته‌ای الآن که با هم در حال صحبت در مورد آن هستیم، خودش رشته‌ای است مثل سایر رشته‌ها که دانشجوی از دوره‌ی لیسانس تا دوره‌ی دکترا می‌پذیرد و از طرفی ادعاهایی دارد و هم مفروضاتی، به همین دلیل نمی‌توان واقعتاً چنین رشته‌ای را مورد تردید قرار داد.

این استاد فلسفه در ادامه‌ی بحث خود به موضوع مطالعات بین‌رشته‌ای پرداخت و گفت: موضوعات مطالعات بین‌رشته‌ای در کلیت آن مسائلی است که در چارچوب یک رشته‌ی تخصصی خاص نمی‌تواند مورد بررسی قرار گیرد، اشاره شد مثل جهانی شدن، هویت، گرمایش زمین و ... و حتی در واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جرم هم به مطالعات بین‌رشته‌ای سپرده شده است؛ یعنی از رشته‌ی حقوق گرفته و به مطالعات بین‌رشته‌ای سپرده شد. گفته شد با توجه به اینکه جرم یک مسئله‌ی فرهنگی، اقتصادی و نژادی است باید به مطالعات بین‌رشته‌ای سپرده شود و این تغییر جهت به‌طور طبیعی صورت گرفته است. بنابراین مطالعات بین‌رشته‌ای تقریباً می‌توانم ادعا کنم که تمام موضوعات را در حال دربرگیری است؛ بنابراین یک تعرضی به قلمرو سایر علوم به لحاظ موضوعی دارد.

نکته‌ای که دکتر رحمانیان به‌درستی اشاره کردند، این است که خود این تخصصی و شاخه شاخه شدن علوم، منطقی داشته است و الآن نحوه‌ای که مطالعات نوشتاری در حال بررسی است همان نحوه‌ی مطالعه‌ای بوده است که قبلاً در یونان قدیم انجام می‌شده است. به یک تعبیر همان اصطلاحی که از قول دکتر پاریزی باستانی به کار بردند، اقیانوس‌العلمایی بودند. بنابراین، این تفکیک یا تجزیه منطقی داشته است، ولی این دوباره در آن چیزی که در مطالعات بین‌رشته‌ای به آن ادغام می‌گویند منطقی دیگر دارد که با منطقی آغازین آن متفاوت است و ما باید به آن توجه کنیم.

وی سپس به ساخت‌گشایی ۳ عنصر و مؤلفه‌ی Studies Interdisciplinary (مطالعات میان‌رشته‌ای) پرداخت و توضیح داد: مؤلفه‌ی اول مربوط به Inter است. این واژه این‌طوری که اخیراً ما کار کردیم، از خود آثاری که در مورد Interdisciplinary نوشته شده است، سه نوع ارجاع از Inter بیرون می‌آید.

اولین ارجاع، ارجاع به آن چیزی که محل و موضوع نزاع است؛ مثلاً موضوعی را تصور کنید که در آن واحد هم مسئله‌ی اقتصادی است و هم مسئله‌ی تاریخی است و هم مسئله‌ی جامعه‌شناسی است، Interdisciplinary در اینجا می‌آید و موضوع را از این رشته‌ها می‌گیرد و می‌گوید در صلاحیت و تخصص شما نیست و باید یک مطالعه‌ی همه‌جانبه صورت بگیرد. با فرو ریختن و درهم ریختن مرزهای سنتی رشته‌ها که اشاره شد، اولین عنصر معنا پیدا می‌کند؛ بنابراین اولین معنای ارجاع این است که تمام تمرکز خود را روی موضوع منازعه می‌گذارد؛ یعنی اصلاً با علومی که درگیر هستند کاری ندارد و مورد علاقه‌ی آن نیز نیست. به‌طور مثال اگر شما مفهوم هویت را در نظر بگیرید، هویت هم یک مفهوم جامعه‌شناسانه است و هم یک مفهوم تاریخی است و حتی

روان‌شناسانه نیز هست، این با این رشته‌ها کاری ندارد که تاریخ چه می‌گوید یا حتی خود علم تاریخ چه می‌گوید. ممکن است از دستاوردهای آن‌ها استفاده کند، ولی معتقد است این موضوع به دلیل گستردگی و وسعتی که دارد فقط می‌تواند در چارچوب مطالعات میان‌رشته‌ای مورد بحث قرار بگیرد.

ارجاع دوم که خیلی مطالعات میان‌رشته‌ای به آن می‌نازد، این اقدام بصیرت‌ها است؛ یعنی هر علمی مثل تاریخ و جامعه‌شناسی یک بصیرتی دارد مثل بصیرت جامعه‌شناسانه یا بصیرت تاریخی یا بصیرت اقتصادی. از طریق مطالعات میان‌رشته‌ای که صورت می‌گیرد یک ادغام بصیرت‌هایی صورت می‌گیرد که حاصل آن یک بصیرت جدیدی است که کاملاً متمایز، نو و مطلقاً متفاوت از سایر بصیرت‌ها است. این ادعای است که در مطالعات بین‌رشته‌ای از Inter استخراج می‌شود.

موضوع سوم که باز ارجاع داده است به خود Inter، نتیجه‌ای است که از این interaction می‌آید، نتیجه‌ای که گرفته می‌شود یک معرفت‌شناختی یا شناخت را توسعه می‌بخشد که در پرتو افکندن به موضوع مورد مطالعه در اختیار هیچ دانشی نمی‌تواند قرار

گیرد. بنابراین قسمت اول این واژه یعنی Inter ان، ۲ مؤلفه دارد که یکی «محل یا مکان دعوا»، دوم «ادغام بصیرت‌ها» و سوم نیز ان چیزی است که ما به آن «پیشرفت دانش یا شناخت می‌گوییم یا درک قابل فهم‌تری از دانش یا موضوع».

عنصر دوم، خود کلمه‌ی disciplinary با خود کلمه‌ی disciplin متفاوت است و کلمه‌ی آزادی است؛ یعنی disciplinary یک نوع ارتباط به یک disciplin را نشان می‌دهد، ولی گفته نشده است کدام disciplin منظور است، در آن حد و مرزی وجود ندارد که از چه دیسپلینی باید استفاده شود و این موضوع مورد مطالعه است که تعیین‌کننده‌ی این است که من از چه دیسپلین‌هایی استفاده کنم. اگر موضوع، موضوع اقتصادی است، طبیعتاً موضوع علوم مرتبط با اقتصاد یا نزدیک به اقتصاد است. اگر موضوع سیاسی است، ولی فراتر از حدود علوم سیاسی است، به‌تبع آن رشته‌هایی که به استخدام گرفته می‌شود رشته‌ای متفاوتی است.

عنصر آخر کلمه‌ی Studies است که این نیز تصادفی نیامده و آگاهانه آمده است و خودش تاریخی نسبتاً دراز دارد که باز هم به سال‌های پس از جنگ برمی‌گردد. در واقع اولین مطالعاتی که شروع می‌شود مطالعات شوروی‌شناسی بوده است که ضرورت داشته شرق را یا شوروی را بشناسند. یا بعد از آن مطالعات رنسانس ایجاد می‌شود که رنسانس نیز همان‌طور که دکتر رحمانیان اشاره داشتند، از نظر مطالعات بین‌رشته‌ای فراتر از حوزه‌ی تاریخ است؛ بنابراین مطالعاتی باید راجع به آن صورت بگیرد که فراتر از رشته‌ی تاریخ باشد. بعدها این تغییر جهت به سمت گروه‌های فرهنگی می‌دهد. گروه‌های فرهنگی مثل زنان، افریقایی یا همین الان در اکثر دانشگاه‌های دنیا بخشی است به نام مطالعات خاورمیانه‌ای یا مطالعات اسلامی. بنابراین اصطلاح مطالعات را در بین‌رشته‌ای گفته می‌شود که نمی‌توان به علوم سنتی اطلاق کرد. من تأکید می‌کنم بر این علوم سنتی، به خاطر اینکه باز هم می‌بینیم که خود سنت یا مدرنیته یا حتی مدرن، مفاهیم نسبی هستند. دکتر رحمانیان به‌درستی اشاره کردند که تمام رشته‌های علوم انسانی رشته‌های مدرن هستند، ولی برای Interdisciplinary Studies رشته‌های سنتی محسوب می‌شوند. به دلیل اینکه خودشان را در مقایسه با رشته‌هایی چون تاریخ و جامعه‌شناسی مدرن می‌دانند، از این‌رو آن‌ها را رشته‌هایی سنتی محسوب می‌کنند و آنچه که مدرن می‌دانند رشته‌ی مطالعات میان‌رشته‌ای است. بنابراین معتقدند که این مطالعات را نمی‌توان به رشته‌های سنتی اطلاق کرد؛ چراکه این علوم خصلت جهانی دارند.

وی در ادامه به دو خصلت در واژه‌ی Studies (مطالعات) پرداخت و گفت: وقتی ما از تاریخ یا علوم اجتماعی صحبت می‌کنیم علی‌رغم اختلافات محلی که ممکن است وجود داشته باشد - بنا بر تعریف در حوزه‌ی فلسفه- در غرب دارای دو خصلت است: یکی «عام بودن» و دیگری «ضروری بودن». عام بودن یا جهان‌شمول بودن یعنی خصلت جهانی داشته باشد و در همه جا معتبر باشد. ضروری بودن نیز یعنی اگر ما آن خصلت را از آن بگیریم از ضرورت بیفتد؛ یعنی تعریفش به آن عنصری باشد که ما ارائه می‌دهیم. به همین دلیل می‌گویند چیزی به نام History studies یا Biology studies نداریم؛ زیرا آن‌ها خودشان رشته هستند، بنابراین نمی‌توان studies را به آن چسباند.

او ادامه داد: به همین دلایل ذکر کردند که چرا کلمه‌ی مطالعات را به کار گرفته‌اند، اول اینکه خود مطالعات در حالت جمع، ناظر بر یک نوع مطالعه بر موضوع نیست، ناظر بر مطالعات مختلفی بر یک موضوع است. بنابراین بر خود کلمه‌ی علوم یک نقد بنیادی و چالشی در مواجهه‌ی با سایر علوم دارد؛ یعنی مطالعه‌ی تاریخی که شما انجام می‌دهید یک مطالعه‌ی ناقص است، باید مطالعات انجام داد یا مطالعات جامعه‌شناسی که انجام می‌دهید یک مطالعه‌ی ناقص است باید مطالعات صورت بگیرد.

او گفت: با این توضیحاتی که ارائه شد، تفاوت بین علومی که از نظر Interdisciplinary Studies به آن علوم سنتی یا علوم نهادینه‌شده، گفته می‌شود با مطالعات میان‌رشته‌ای در چند محور قابل تلخیص است. یکی اینکه علوم ادعا دارند که واجد خصلت جهانی هستند و به دنبال یک کلیت و جهان‌شمولیتی هستند؛ بنابراین عام و جهانی بودن و نیز ضروری بودن خصلت علم است درحالی‌که مطالعات بین‌رشته‌ای به‌هیچ‌وجه چنین ادعایی ندارد؛ یعنی مطالعات بین‌رشته‌ای ادعای علم بودن را ندارد، موضوع خاصی را انتخاب می‌کند و مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ مثلاً «جرم» بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ و حاصل نتایج و دستاوردهای مطالعات را هم مربوط به همان دوره می‌داند؛ بنابراین نمی‌گوید فرصتاً تعریف علمی جرم این است و غیر از این نیست، این ادعا را از خود سلب می‌کند.

دوم اینکه هر علمی روش یا روش‌های خاص خودش را دارد؛ ولی در مطالعات بین‌رشته‌ای یک روش خاصی وجود ندارد، آمیزه‌ای از روش‌ها است که این آمیزه‌ای از روش‌ها نیز بستگی دارد به موضوعی که انتخاب می‌شود، اگر فرضاً موضوع به روان‌شناسی نزدیک‌تر باشد روش‌های روان‌شناسانه بیشتر به کار گرفته می‌شود.

سوم اینکه علوم در پی تولید معرفت، مفاهیم و تئوری‌ها در داخل رشته‌ی خودشان هستند؛ ولی رشته‌ی مطالعات میان‌رشته‌ای معتقد است که در حال تولید معرفت جدید است؛ یعنی هر مطالعه‌ای که می‌کند منجر به دانش جدید، مفاهیم نو و توسعه‌ی شناخت می‌شود، به‌نحوی‌که از قبل به‌هیچ‌وجه سابقه‌ای نداشته است و یک طرح نویی در حال افکنده شدن است.

چهارمین تفاوت علوم با مطالعات بین‌رشته‌ای این است که علوم مستقل هستند؛ ولی مطالعات میان‌رشته‌ای وابسته هستند، وابسته به علوم؛ یعنی برای هر علمی که موضوعی را مورد مطالعه قرار می‌دهد به کار گرفته می‌شود.

این محقق فلسفه و مطالعات میان‌رشته‌ای افزود: با این گزارش بسیار مختصری که از تاریخچه‌ی بین‌رشته‌ای، موضوعات بین‌رشته‌ای، عناصر و مؤلفه‌های مطالعات بین‌رشته‌ای و تفاوتش با مطالعات چندرشته‌ای ارائه شد، تنها یک درآمد اولیه‌ای محسوب می‌شود؛ زیرا گستردگی دارد و با حوزه‌های وسیع در ۸۰۰ دانشگاه، این رشته در حال تدریس شدن است.

حالا پرسش اساسی که از این سربرمی‌آورد، این است که ما از چه چیزی در حال صحبت هستیم و فرار است رابطه‌ی خودمان را با چه چیزی حل کنیم؟ یک زمانی است که ما در حال صحبت از یک موضوع هستیم و می‌توانیم بفهمیم که این موضوع از دامنه و گستره‌ی رشته‌ی خودمان فراتر است؛ بنابراین نیاز داریم که از رشته‌های دیگر کمک بگیریم، این نیز سابقه داشته است؛ مثلاً در حوزه‌ی تاریخ می‌گوییم علوم کمکی تاریخ، یا حتی در مطالعات چندرشته‌ای بیشتر به نظر می‌آید که منطبق داشته است تا مطالعات

بین‌رشته‌ای. وقتی ما دانستیم که در حال صحبت از چه چیزی هستیم، رابطه و نسبت خودمان را می‌توانیم با آن مسئله‌ای که در حال صحبت هستیم بهتر توضیح دهیم.

حسین مصباحیان در ادامه‌ی نشست به بیان پیشنهادات خود پرداخت و عنوان داشت: اولین و ضروری‌ترین چیزی که در تعیین رابطه و نسبت علوم، علوم‌ی که به آن متعلق هستیم و به تعبیر هایدگر در مورد ما اهل‌فلسفه، علم فلسفه یا علم تاریخ و نیز هر علم دیگری با این مطالعات بین‌رشته‌ای، این است که مطالعات بین‌رشته‌ای را بشناسیم. وقتی ما به‌طور مثال راجع به رابطه و نسبت فلسفه و تاریخ صحبت می‌کنیم، بحث روشن‌تر است؛ ولی وقتی راجع به رابطه و نسبت رشته‌ی خودمان با مطالعات بین‌رشته‌ای صحبت می‌کنیم، موضوع هنوز تطبیق نشده است، ما یا از موضوع در حال صحبت هستیم یا از یک رشته‌ای مثل رشته‌ی تاریخ، این دو با یکدیگر کاملاً متفاوت است.

دومین نکته‌ای که به نظر من ضرورت دارد، پای فشردن بر شخصیت و هویت رشته‌ای است که به آن وابسته هستیم، به‌عبارت‌دیگر، ضرورت شناخت رشته‌ی خودمان. یکی از دانشجویان در مقطع دکتری اعتراض کرده بود که استاد وارد کلاس شده و از ما پرسیده است فلسفه چیست؟ و رنجیده بود که چرا استاد از ما دانشجویان دکتری پرسیده است که فلسفه چیست. من به او گفتم که این پرسش از فلسفه یا پرسش از چیستی هر معرفت اصولاً جدی‌ترین و مزاحم‌ترین پرسش هر رشته‌ای بوده که اتفاقاً بزرگان هر رشته را درگیر خود کرده است؛ بنابراین پرسش از فلسفه مهم‌ترین پرسشی است که همواره برای فیلسوفان مطرح بوده و از طریق پرتو افکندن بر آن پرسش، افق‌های تازه گشوده شده است.

سومین پیشنهاد یا طرح بحثی که می‌خواهم داشته باشم این است که اصولاً یک تغییر جهتی لازم است؛ به‌طور مثال وقتی من از فلسفه و مطالعات بین‌رشته‌ای صحبت کنم مثل این است که من از فلسفه و تاریخ صحبت کنم؛ یعنی رابطه و نسبت بین دو معرفت؛ ولی اگر من از فلسفه و موضوعات مطالعات بین‌رشته‌ای صحبت کنم، بحث روشن‌تر می‌شود، این موضوعی که از اندازه‌ی فلسفه بزرگ‌تر است، فلسفه می‌خواهد با آن چه کار کند؟ می‌خواهد واگذار کند یا استخدام کند و پرتو علوم دیگر را از دست ندهد. بنابراین به نظر من یک تغییر جهت لازم است اتفاق بیفتد، مگر اینکه ما بخواهیم رابطه‌ی علم و تاریخ، علم و فلسفه، علم و جامعه‌شناسی را با هم بسنجیم که در آن صورت متفاوت خواهد بود.

چهارمین و مهم‌ترین بخش، درانداختن جنگ و نزاع بین رشته‌ها است. جنگ و نزاع بین رشته‌ها به نظر من ضروری‌ترین چیزی است که می‌تواند وجود داشته باشد. ما همکاری نیاز نداریم، ما جنگ می‌خواهیم، جنگ بین رشته‌ها باید درگیرد برای اینکه از تخیلش بین حوزه‌ها جلوگیری شود و تاریخ‌دان بداند تاریخ چیست، فلسفه‌دان بداند فلسفه چیست، حد و ثغور رشته‌های خود را بشناسند و در آن صورت است که همکاری می‌تواند صورت بگیرد. بنابراین آنچه که به نظر من اهمیت دارد، خود جدال و نزاع رشته‌ای است، نزاع برای به رسمیت شناختن خود رشته است.

در آخرین کتاب کانت که کمتر هم به آن توجه شده است کلمه‌ی نزاع در آن به کار رفته است و نزاع هم می‌دانم در فلسفه‌ی اعتقادی کانت اهمیت بنیادی دارد. در فلسفه‌ی کانت بدون نزاع ذهن فرد نمی‌تواند فعالیت کند. استدلال کردن، زاده‌ی کشاکش‌ها و نزاع‌هایی است که در ذهن وجود دارد. خود استدلال هم نمی‌تواند ما را از تنازعات رها کند، بلکه آن‌ها را ریشه‌دارتر می‌کند و اغلب پاسخ‌های معناداری که ما به زندگی می‌دهیم که آیا مثلاً خدا وجود دارد یا ندارد، من بعد از مرگ چه می‌شوم و غیره، پرسش‌های عقلانی درستی دارند و این نزاع‌ها ادامه دارد. این نوع نزاع‌ها همچنان ادامه دارد، نزاع از این سطح که تمام شود نزاع‌های معرفتی را در بین قوه‌ی شناخت و قوه‌ی امیال داریم و این نسبت تألیفه‌ی بین آن‌ها است که شرایط داوری را فراهم می‌کند و از این هم بگذریم وارد قلمرو عملی می‌شود. پرسش‌هایی که در حوزه‌ی عمل مطرح می‌شود مثلاً من به‌نحوی رادیکالی آزاد هستم، ولی باز هم باید یک هنجارهای قانونی و اخلاقی را رعایت کنم.

بنابراین، این نزاع‌ها همواره وجود دارد. چیزی که اهمیت بنیادین در نزاع کانتی دارد این است که نزاع قرار است به صلح بینجامد، نزاع قرار نیست که همواره به‌عنوان نزاع باقی بماند. به همین دلیل از زمانی که کتاب کانت نوشته می‌شود، کتاب‌های دیگری در همین راستا نوشته می‌شود که کتاب اخیری که در حوزه‌ی مکتب انتقادی فرانکفورت نسل سوم آن نوشته شده است که باز هم جدال است، جدال است برای به رسمیت شناخته شدن. من باید جدال کنم برای اینکه مرا دیگری به رسمیت بشناسد. این جدال یا نزاع برای رشته‌ها ضروری است و فقط برای رشته‌ها نیست در همه‌ی حوزه‌ها است. به قول نیچه برای دوستی کردن باید دشمنی ورزید، تعبیرش این است که دوست من چگونه حق دارد که چیزی غیر از ستاره‌ی من باشد، اگر ستاره‌ی من نباشد من با او نزاع می‌کنم تا وی تبدیل به ستاره‌ی من شود؛ بنابراین منطق نزاع، صلح است.

فاطمه امیراحمدی

منبع: فرهنگ امروز- سرویس مسائل علوم‌انسانی